



معرفی استادان خارجی زبان فارسی

■ آشنا: لطفاً با معرفی خودتان شروع کنید.

□ خانم حسینی: اسم من بلقیس، فاطمه حسینی متولد یکی از روستاهای شهر غازی هند می باشم. اجداد ما در قصبه نونهره هند زندگی می کردند و دارای املاک و زمین بودند. شاید علت تسمیه این روستا نام یکی از پدربزرگ های من باشد که میر باگه نام داشته. باگه به زبان هندی شیر را می گویند.

در حال حاضر این روستا بسیار کوچک است. وقتی که من چشم به جهان گشودم در هندوستان منازعه و درگیری وجود داشت و انقلاب بزرگی رخ داده بود. مسایل گوناگون اجتماعی و اقتصادی و ناپسامانیهای فرهنگی، تقسیم هند، جهل، فقر و فساد سراسر کشور را فرا گرفته بود و مسلمانان در حال هجرت بودند. دوستان و آشنایان یکی یکی به بنگله ویس (پاکستان شرقی) و پاکستان رفتند اما پدربزرگم سید علی تقی حسینی نسبت به زادگاه خود عشق و علاقه زیادی داشت و به فرزندان خود اجازه ترک وطن را نداد. پدرم دکتر سید شاه حسین حسینی همراه برادرانش به شهر رفت اما وقتی دید که پدرش تنها می ماند، شهر را ترک گفت و در خدمت پدر خود، زندگی آبرومندانه ای را آغاز کرد. نابعه زمان بود و به چندین زبان تسلط کامل داشت. انگلیسی را مثل اروپایی ها صحبت می کرد. فارسی، سانسکریت و هندی هم می دانست اگرچه تحصیلات وی در دبیرستان و دانشگاههای دولتی بود ولی تعلیمات مذهبی دیده بود و مبالغه نبود اگر او را مرد حق و عارف می نامیدند. پدربزرگم با افتخار به او «ولی» می گفت.

□ نشستنی با خانم دکتر بلقیس فاطمه حسینی





مادرم، سیده ام الحسین جعفری، از خانوادهٔ اطباء است. بزرگان ایشان از ایران به هند آمدند و در قصبهٔ ولی پور ساکن شدند. تنها یادگاری که از ایشان به دست من رسیده است «سبیلۃ النجاة» نسب نامه به زبان فارسی است که دارای مسایل فقهی می باشد و برای خانواده خود نوشته بود. مادرم از ادبیات فارسی دور بود و فارسی را نمی داند. وی در حال حاضر در شهر بنارس روزگار پیری را در مفارقت فرزندان می گذراند.

در سال ۱۹۶۵ ازدواج کردم اما ازدواجم مشروط بود به اتمام دورهٔ لیسانس. تا آن مدت را در خانهٔ پدرم ماندم و در منزل همسر مثل میهمان رفت و آمد داشتم. همسرم پسر عمه ام است؛ اسم او سید رضی سید الحسینی می باشد. ما از یک قرن پیش یک خانواده بودیم، چون در اینجا رسم بر این است که سیدها با هم ازدواج نمایند تا اصالت خانوادگی خود را حفظ نمایند. البته نسل جدید خیلی خود را مقید به این رسم نمی بینند. گاهی اوقات با بیرون از خود هم ازدواج می کنند. همسرم از دانشگاه هندوی بنارس فوق لیسانس اقتصاد گرفته و در دانشگاه دهلی در همان دانشگاه که من تدریس می کنم کار می کند. در حال حاضر دو فرزند به نامهای مرتضی دانش حسینی بیست ساله و عندلیب زهرا حسینی نوزده ساله دارم.

■ آشنا: کی و چگونه با زبان و ادبیات فارسی آشنا شدید؟

□ خانم حسینی: تحصیلات من در خانه و زیر نظر پدرم بود. جایی که من زندگی می کردم نه مدرسه ای بود و نه دانشگاهی. خانواده ما به خانواده نجیب، بزرگان و اشراف معروف بود؛ از خانواده هایی که حجاب برای دختران ضروری بود. دختر ۵ ساله نمی توانست بیرون برود یا مادرم نمی توانست مثل امروز که من در مقابل شما هستم، با شما صحبت کند. حجاب سنتی باعث شده بود که من به مدرسه راه پیدا نکنم. پدرم پزشک بود و ارزش علم و دانش را می دانست. می خواست خود، معلم بچه هایش باشد. به خواست خود رسید و به تمام بچه های خود، زبان فارسی و عربی و همچنین علوم آن روز را آموخت. من و دختران دیگر

نزد او درس می خواندیم. دانستن زبان فارسی برای خانواده ای که اهل علم و دانش بودند امری طبیعی بود. حتی مادرم با آنکه از سواد بالایی برخوردار نبود (البته به زبان اردو مسلط بود) بعضی از اشعار فارسی را حفظ داشت و همیشه این شعر سعدی را به عنوان پند و نصیحت برای ما می خواند:

کریمای بیخشیای بر حال ما که هستیم اسیر کمند و هوی

■ آشنا: فرمودید پدرتان پزشک بود، آیا پزشک به معنای دانشگاهی بود یا پزشک تجربی؟

□ خانم بلقیس حسینی: از پدرم به عنوان استاد در دبیرستانهای هند استفاده می کردند. دکترای پزشکی خود را از دانشگاه آگره هند دریافت کرده بود. باید بگویم با هر دو علم مأنوس بود. در عین اینکه پزشک بود و ادبیات انگلیسی را به خوبی می دانست، با فارسی هم آشنا بود و شاعران زبان فارسی را هم می شناخت. هم به عربی وارد بود و هم زبان سانسکریت را می دانست. زبان هندی را هم پس از استقلال هند فرا گرفت. در کل، دانشمند بزرگی بود اما چون متأسفانه در گوشه ای از هند بود و هیچکس او را نشناخت معروف هم نشد اما در میان شیعیان هند شخصیت معروفی به شمار می رفت. ایشان در سال ۱۹۷۵ فوت کرد و ما بی سرپرست شدیم.

■ آشنا: علاقه و اشتیاق شما به یادگیری زبان فارسی از کجا شروع شد؟

□ خانم حسینی: خواندن کتابهای فارسی در میان خانواده های مسلمان رواج داشت. به این علت اگر کسی از خانواده های مسلمان، فارسی، اردو و عربی را نمی دانست او را بی سواد می دانستند. از این رو زبان فارسی بسیار مهم بود. البته در حال حاضر این حساسیت به این شدت وجود ندارد. شروع یادگیری زبان فارسی برای من از جایی آغاز شد که پدرم به برادرم فارسی را می آموخت. آغاز کتابخوانی همراه است با انداختن سفره و گذاشتن میوه و شیرینی نذر پیغمبر و علی (ع) به عنوان باب العلم و مدینه العلم. پس از آن فاتحه خوانده می شود و با درود و سلام بر پیامبر و ائمه، خواندن کتاب آغاز می شود. پس از اینکه دانش آموز یک حرف یا دو حرف را یاد گرفت دعا می خوانند و شیرینی و



مادرم، سیده ام الحسین جعفری، از خانوادهٔ اطباء است. بزرگان ایشان از ایران به هند آمدند و در قصبهٔ ولی پور ساکن شدند. تنها یادگاری که از ایشان به دست من رسیده است «سبیلۃ النجاة» نسب نامه به زبان فارسی است که دارای مسایل فقهی می باشد و برای خانواده خود نوشته بود. مادرم از ادبیات فارسی دور بود و فارسی را نمی داند. وی در حال حاضر در شهر بنارس روزگار پیری را در مفارقت فرزندان می گذراند.

در سال ۱۹۶۵ ازدواج کردم اما ازدواجم مشروط بود به اتمام دورهٔ لیسانس. تا آن مدت را در خانهٔ پدرم مانندم و در منزل همسرم مثل میهمان رفت و آمد داشتم. همسرم پسر عمه ام است؛ اسم او سید رضی سید الحسینی می باشد. ما از یک قرن پیش یک خانواده بودیم، چون در اینجا رسم بر این است که سیدها با هم ازدواج نمایند تا اصالت خانوادگی خود را حفظ نمایند. البته نسل جدید خیلی خود را متقید به این رسم نمی بینند. گاهی اوقات با بیرون از خود هم ازدواج می کنند. همسرم از دانشگاه هندوی بنارس فوق لیسانس اقتصاد گرفته و در دانشگاه دهلی در همان دانشگاه که من تدریس می کنم کار می کند. در حال حاضر دو فرزند به نامهای مرتضی دانش حسینی بیست ساله و عنعلیب زهرا حسینی نوزده ساله دارم.

■ آشنا: کی و چگونه با زبان و ادبیات فارسی آشنا شدید؟

□ خانم حسینی: تحصیلات من در خانه و زیر نظر پدرم بود. جایی که من زندگی می کردم نه مدرسه ای بود و نه دانشگاهی. خانواده ما به خانواده نجیب، بزرگان و اشراف معروف بود؛ از خانواده هایی که حجاب برای دختران ضروری بود. دختر ۵ ساله نمی توانست بیرون برود یا مادرم نمی توانست مثل امروز که من در مقابل شما هستم، با شما صحبت کند. حجاب سنتی باعث شده بود که من به مدرسه راه پیدا نکنم. پدرم پزشک بود و ارزش علم و دانش را می دانست. می خواست خود، معلم بچه هایش باشد. به خواست خود رسید و به تمام بچه های خود، زبان فارسی و عربی و همچنین علوم آن روز را آموخت. من و دختران دیگر

نزد او درس می خواندیم. دانستن زبان فارسی برای خانواده ای که اهل علم و دانش بودند امری طبیعی بود. حتی مادرم با آنکه از سواد بالایی برخوردار نبود (البته به زبان اردو مسلط بود) بعضی از اشعار فارسی را حفظ داشت و همیشه این شعر سعدی را به عنوان پند و نصیحت برای ما می خواند:

کریمای بخشای بر حال ما که هستیم اسیر کمند و هوی

■ آشنا: فرمودید پدرتان پزشک بود، آیا پزشک به معنای دانشگاهی بود یا پزشک تجربی؟

□ خانم بلقیس حسینی: از پدرم به عنوان استاد در دبیرستانهای هند استفاده می کردند. دکترای پزشکی خود را از دانشگاه آگره هند دریافت کرده بود. باید بگویم با هر دو علم مأنوس بود. در عین اینکه پزشک بود و ادبیات انگلیسی را به خوبی می دانست، با فارسی هم آشنا بود و شاعران زبان فارسی را هم می شناخت. هم به عربی وارد بود و هم زبان سانسکریت را می دانست. زبان هندی را هم پس از استقلال هند فرا گرفت. در کل، دانشمند بزرگی بود اما چون متأسفانه در گوشه ای از هند بود و هیچکس او را نشناخت معروف هم نشد اما در میان شیعیان هند شخصیت معروفی به شمار می رفت. ایشان در سال ۱۹۷۵ فوت کرد و ما بی سرپرست شدیم.

■ آشنا: علاقه و اشتیاق شما به یادگیری زبان فارسی از کجا شروع شد؟

□ خانم حسینی: خواندن کتابهای فارسی در میان خانواده های مسلمان رواج داشت. به این علت اگر کسی از خانواده های مسلمان، فارسی، اردو و عربی را نمی دانست او را بی سواد می دانستند. از این رو زبان فارسی بسیار مهم بود. البته در حال حاضر این حساسیت به این شدت وجود ندارد. شروع یادگیری زبان فارسی برای من از جایی آغاز شد که پدرم به برادرم فارسی را می آموخت. آغاز کتابخوانی همراه است با انداختن سفره و گذاشتن میوه و شیرینی نذر پیغمبر و علی (ع) به عنوان باب العلم و مدینه العلم. پس از آن فاتحه خوانده می شود و با درود و سلام بر پیامبر و ائمه، خواندن کتاب آغاز می شود. پس از اینکه دانش آموز یک حرف یا دو حرف را یاد گرفت دعا می خوانند و شیرینی و

میوه می خوردند و مجلس را به پایان می بردند. در حال حاضر این رسم برچیده شده. تنها زمانی که بچه چهار یا پنج ساله قرار است به مکتب برود، یک روز قبل از مدرسه در خانه جشن معمولی برگزار می کنند که به آن جشن مکتب می گویند. تمام اهل خانواده جمع می شوند و سفره ای پهن می شود، فاتحه خوانی می کنند و شیرینی می خورند و به بچه رویه ای به رسم هدیه می دهند. روزی که پدرم به برادرم زبان فارسی را یاد می داد، من هم گفتم که می خواهم فارسی را یاد بگیرم. پدرم گفت سن تو کم است. فعلاً زبان اردو را بخوان بعد که یاد گرفتی زبان فارسی را یاد می دهم. گفتم اردو را خوانده ام و می توانم فارسی را هم یاد بگیرم. پدرم وقتی بی تابی مرا در یادگیری زبان فارسی دید، قبول کرد که به من هم فارسی را یاد بدهد. اولین کتابی که به وسیله آن، زبان فارسی را یاد گرفتم گلزار دبستان بود. مدت یک سال هم کتاب آمدنامه را خواندم. فعل آمدن اولین فعلی بود که در آغاز این کتاب صرف شده بود. یک حرف از گلزار دبستان و یک خط از کتاب آمدنامه را می خواندم. در مدت یکسال خواندن این دو کتاب را تمام کردم. پس از آن مستقیماً به سراغ گلستان سعدی رفتم. تنها سه چهار خط آن را می توانستم بخوانم. به علت اشتغال پدرم به کار پزشکی فقط شبها در کنار پدرم کتاب گلستان را می خواندم و پدرم بی آنکه کتاب را نگاه کند، اشکالات مرا برطرف می کرد، بطوری که فکر می کردم تمام گلستان را از حفظ دارد. در مدت یکی دو سال کتاب گلستان را نیز به پایان رساندم. تنها باب پنجم را که در باب عشق و جوانی بود یاد نداد آنهم به علت کمی سن. بعد از گلستان، بوستان را خواندم. کتاب عیار دانشمند که ترجمه ای است از کلیله و دمنه که با نثری ساده و در زمان اکبرشاه نوشته شده است را نیز خواندم. پس از آن پدرم احساس کرد بهتر است کتاب حیاة القلوب علامه مجلسی را بخوانم تا با سرگذشت انبیاء نیز آشنا شوم. بعد از جلد اول کتاب حیاة القلوب برنامه های درسی دولتی آغاز شد. ما در آنجا قصائد قآنی، عرفی، غزلیات نظیری، سه نثر ظهوری، چهار مقاله عروضی و غیره را می خواندیم. در حقیقت زبان فارسی را از پدرم آموختم.

■ آشنا: تحصیلات اعضای دیگر خانواده شما (خواهر و برادر) در چه حدودی است؟

□ خانم حسینی: ما هفت خواهر و برادر هستیم که همه مدارک لیسانس و فوق لیسانس و دکترا داریم. همه ما فارسی را می دانیم. خواهرم دکترای زبان و ادبیات فارسی از دانشگاه بنارس است.

■ آشنا: پس از گذراندن دوران ابتدایی فراگیری زبان فارسی در نزد پدرتان، مراحل بعدی آن به چه صورت بود؟

□ خانم حسینی: تمام دوره های درسی را تا مرحله لیسانس نزد پدرم آموختم و موقع امتحان دادن در جایی که مدرسه وجود نداشت از افراد ثبت نام می کردند و از آنها امتحان می گرفتند که به آن «پرایدج» می گفتند همان که امروز به آن امتحان متفرقه می گویند. من هم به همین ترتیب ثبت نام کردم و امتحان دادم و اتفاقاً در تمام این دوره یا شاگرد اول بودم یا دوم. در رشته زبان و ادب فارسی دانشجوی ممتاز بودم. بعد از مرحله لیسانس در سال ۱۹۷۰ در دانشگاه دهلی، فوق لیسانس را در رشته زبان و ادبیات فارسی امتحان دادم و در سال ۱۹۷۳ فارغ التحصیل شدم. پس از آن دوره دکترا را شروع کردم و در سال ۱۹۷۷ در دوره دکترا زیر نظر دکتر عابدی از دانشگاه دهلی فارغ التحصیل شدم.

■ آشنا: موضوع رساله دکترای شما چه بود؟

□ خانم حسینی: ادبیات انتقادی زبان و ادبیات فارسی در هند سیرها و لوریها که کتاب بعداً چاپ شد. تیزمن به زبان انگلیسی است چون تاریخچه یک دوره خاص است. آنچه که در اینجا مرسوم است این است که تمام تزهایی که درباره تاریخ یا زندگینامه یا چیزهایی از این قبیل نوشته می شود، بهتر است به زبان انگلیسی باشد. در آن زمان که من بودم زبان مکالمه ای در دانشگاه انگلیسی بود.

■ آشنا: پس از فارغ التحصیل شدن در دوره دکترا چه فعالیتی را شروع کردید؟

□ خانم حسینی: چون هنوز تز خود را به دانشگاه ارائه نداده بودم، مدت یکماه در رادیو دهلی در بخش زبان فارسی مشغول به کار شدم، یعنی گوینده برنامه فارسی بودم که آن هم



موقت بود. در سال ۱۹۷۷ در دانشگاه جواهر لعل نهرو به عنوان استادیار زبان فارسی مدت ۱۳ سال به تدریس پرداختم. در سال ۱۹۸۸ در دانشگاه دهلی پس از فوت پروفیسور نورالحسن انصاری به جای وی به عنوان دانشیار آنجا فعالیت داشتم و در حال حاضر هم همین جا مشغول به خدمت می باشم.

■ آشنا: در دانشگاه به دانشجویان خود چه درسهایی را تدریس می نمایید؟

□ خانم حسینی: درسهای مختلفی. در دانشگاه جواهر لعل نهرو درسهای نمایشنامه نویسی، تاریخ فرهنگ ایران، افغانستان و تاجیکستان بود، در ضمن تاریخ فرهنگ، تاریخ سیاسی هم تدریس می شد. در دانشگاه دهلی از زمانی که آمدم، خاقانی، نثر معاصر و روش تحقیق را تدریس می کنم. برای دانشجویان سال اول که در سطح دیپلم و دیپلم عالی و پایینتر از لیسانس هستند سعی می کنیم از کتابها و فیلم های ویدیویی و همچنین تلویزیون که خانه فرهنگ آن را در اختیار ما گذاشته است استفاده کنیم. در دوره های لیسانس و فوق لیسانس و دکترا فیلم از روشهای فوق به خاطر کمبود امکانات، کمتر استفاده می شود و بیشتر همان روش سنتی را به کار می گیریم.

■ آشنا: به عنوان مثال شما خاقانی را چگونه تدریس می کنید؟

□ خانم حسینی: دو سه جلسه به زندگی خاقانی، شرایط اجتماعی خاقانی و شخصیت خاقانی می پردازیم و پس از آن در هر ساعت چند بیت از شعر او را درس می دهیم. روش تدریس این گونه است که ابتدا از بچه ها شروع می کنم. بعد از آن یک دور خودم می خوانم و از آنها هم می خواهم با من تکرار نمایند. پس از آن معنا می کنم. اگر سوالی باشد از من می پرسند. اگر در زبان اردو شعری از خاقانی باشد درباره آنها بحث می شود. در دوره لیسانس و فوق لیسانس تعداد دانشجویان زیاد نیست، سه، چهار نفر و گهگاه پیش می آید که هفت یا هشت نفر باشند و کمتر سالی می باشد که به ۱۰ نفر برسد.

■ آشنا: مکالمه زبان فارسی را چگونه آموختید؟

□ خانم حسینی: هنگامی که برای تحصیل در دوره فوق

لیسانس وارد دانشگاه دهلی شدم، خواندن و نوشتن را می دانستم. در نوشته های من تأثیر ادبیات کلاسیک فراوان دیده می شد. پدرم متخصص ادبیات کلاسیک بود و من هم تنها ادبیات کلاسیک خوانده بودم. از دهلی دور بودم و از ادبیات معاصر هم خبری نداشتم. آنچه که در حافظه من مانده بود شعرایی مثل خاقانی، نظیری، حافظ و... بود چرا که در دوره فوق لیسانس تنها ادبیات کلاسیک تدریس می شد و نیازی به ادبیات معاصر نبود. بنابراین این از ادبیات جدید اطلاعی نداشتم. در همان زمان موفق به اخذ درجه دکترا گردیدم. کلاسهای دوره بازآموزی شروع شد. این کلاسها از طرف استادان زبان فارسی هند در دانشگاه جواهر لعل نهرو بود و دوره آن هم ۲۵ روز بود. استادانی از ایران به آنجا آمده بودند. دو سه روز که در کلاس تدریس می کردند متوجه شدیم، مطالبی که در کلاس بحث می شود برای ما قابل فهم نیست. پس از این دوره احساس کردیم که کمبودهای زیادی داریم و باید به این بخش از ادبیات (ادبیات معاصر) هم توجه نماییم. پس از آن بود که به ادبیات جدید روی آوردم و وقتی که با سمت استادی در دانشگاه مشغول به کار شدم متوجه شدم به زبان فارسی آن گونه که باید، مسلط نیستیم؛ این بود که درس کلاسهای خودم را با زبان فارسی تدریس می کردم. در زبان انگلیسی هم مشکل به همین صورت بود و شاید خیلی جای ایراد نبود ولی برای یک استاد زبان فارسی ندانستن آن زبان (فارسی) امری قبیح به نظر می رسد. این بود که سعی نمودم هر طور شده زبان فارسی را به نحو خیلی خوبی یاد بگیرم. شبها کتابهای فارسی را می خواندم، بعضی از اوقات جمله های طولانی را حفظ می کردم و سر کلاس که می رفتم از همان جملات استفاده می کردم. به دانشجویانم می گفتم که من هم مانند شما دانشجو هستم فکر نکنید که استادم و همه چیز را می دانم؛ اینجا بازار داد و ستد است. هر جا احساس کردید اشتباه می کنم، تذکر دهید. آنها هم نسبت به من ادای احترام می کردند. گاهی اوقات دانشجویان ایرانی و افغانی هم شرکت می کردند و اگر چه ممکن بود نحوه حرف زدن من برای دانشجویان ایرانی کمی غیرعادی به نظر برسد اما خجالت نمی کشیدم. به آنها می گفتم ممکن است سخن



گفتن من باعث ناراحتی شما شود اما مطلب تا جایی که درست است قبول کنید و جایی که اشتباه می بینید بگویید. آنها اوایل اصلاح نمی کردند و مؤدبانه به درس گوش می کردند اما زمانی که با آنها صمیمی شدم جمله های غلطم را اصلاح می کردند. من هم از تکرار آنها متوجه اشتباه خود می شدم. به این صورت بود که با اصلاح اشتباهاتی که در ادای کلمات داشتم در حال حاضر این گونه سخن می گویم.

■ آشنا: برای تقویت مکالمه به نوار و یا برنامه های فارسی رادیو هم گوش می دادید و یا کتاب خاصی را مطالعه نموده اید؟

□ خانم حسینی: در حال حاضر کتاب آرفا را تدریس می کنم. اما کتاب خاصی در ارتباط با مکالمه نخواندم. کتابهایی درباره تاریخ ادبیات، آثار سیمین بهبهانی یا کتاب های ذبیح الله صفا را مطالعه می کردم. چندین بار هم به ایران مسافرت کردم اما مدت آن بسیار کوتاه بود.

■ آشنا: اولین بار که به ایران مسافرت کردید چه سالی بود؟ و به چه صورت؟

□ خانم حسینی: نمی دانم چه سالی ولی بعد از انقلاب بود و آنهم بخاطر سمیناری بود که درباره تدریس زبان فارسی در هند، بنگلادش و پاکستان بود.

■ آشنا: این مسافرت چند روز طول کشید؟

□ خانم حسینی: ۱۳ روز.

■ آشنا: آیا در ایران با مشکلی برخورد نکردید؟

□ خانم حسینی: مشکلی را حس نکردم، برای اینکه ایران را ندیده بودم، به نظرم همان بود که در کتابها خوانده بودم، نمی دانم چه احساسی و چه عشقی بود که خانواده در دل ما جای داده بود؛ پدرم با من پیش از این صحبت کرده بود گرچه ایشان هم ایران را ندیده بودند. تمام آداب و رسوم خانوادگی همان بود که در ایران دیدم و مثل این بود که من در ایران بوده ام. به ایران که رفتم اصلاً فکر نمی کردم در خانه بیگانه هستم مثل اینکه از خانواده ای به خانواده دیگر می روم، من هم خود را جزء یکی از همین افراد می دانستم.

■ آشنا: از لحاظ گفت و شنفت مشکلی نداشتید؟

□ خانم حسینی: از همان زبان شکسته ای که داشتم استفاده می کردم. دیگران هم کمک می کردند.

■ آشنا: فکر می کنید ۱۳ روز اقامت در ایران در بهبود مکالمه شما مؤثر بود؟

□ خانم حسینی: دیگران باید تشخیص می دادند.

■ آشنا: نظر خودتان چیست؟

□ خانم حسینی: خیر چنین احساسی را نداشتم.

■ آشنا: تا به حال چند مسافرت به ایران داشته اید؟

□ خانم حسینی: چهار بار. یک بار در سمینار زبان فارسی شرکت کردم، یک بار در کنفرانس دهه فجر، سال قبل. در مراسم رحلت امام خمینی و امسال هم در مراسم دهه فجر.

■ آشنا: آیا دوست دارید برای مدتی طولانی در ایران اقامت داشته باشید؟

□ خانم حسینی: دوست دارم اما نه به مدت طولانی چون خانواده و شوهرم در اینجا هستند.

■ آشنا: شما به دانشجویان در زمینه مکالمه زبان فارسی چه توصیه ای دارید؟

□ خانم حسینی: کتاب چهار جلدی ازفا را به آنان پیشنهاد می کنم. بعد از آن شنیدن مطالب فارسی از نوار را سفارش می کنم تا گوش آنها با لهجه ها و گویش های مختلف زبان فارسی آشنا شود. دیدن فیلم هم مؤثر است. متأسفانه دو سه تا



فیلم که از طرف خانه فرهنگ به دانشجویان دانشگاه داده بودند خوب نبود در حالیکه فیلمهایی که در ایران است خوب هستند. باید فیلمی باشد درباره ایران در زمینه های جغرافیایی و تاریخی یا برنامه های جالب و کوتاه یا فیلمهای کارتونی.

■ آشنا: شما در صحبتهایتان به کمکهای ایران در فراگیری زبان فارسی به ویدئو و کتاب اشاره داشتید، غیر از این موارد، کشور ایران به عنوان مهد پرورش زبان فارسی چه فعالیتهای دیگری را می تواند درگسترش و رشد زبان فارسی در شبه قاره داشته باشد؟
□ خانم حسینی: تبادل استاد و دانشجو، عامل بسیار مؤثری در گسترش زبان فارسی است. تمام دانشجویانی که به ایران آمده و در دانشگاههای آنجا تحصیل کرده اند می توانند به عنوان استاد در اینجا تدریس نمایند. عامل دیگر در رشد زبان فارسی، وجود کتاب و کتابفروشی است. ما با استادان و رایزنی فرهنگی هم در این باره صحبت کردیم که متأسفانه هیچگونه اقدامی در این جهت صورت نگرفت. نمایشگاه کتاب هم گاهی اوقات برگزار می شود. ما هم از طرف دانشگاه با محدودیتهایی مواجه می باشیم مثل اینکه از طرف دانشگاه برای ما استادان، بودجه ای در نظر گرفته شده. کتابهای زیادی در نمایشگاه است که ما می خواهیم آنها را بخریم مثل تفسیر قرآن، اما از طرف دانشگاه مورد اعتراض قرار می گیریم که شما در گروه زبان فارسی هستید چرا این کتابها را خریدید. اینجا تفسیر و یا دیوان حافظ را داریم چرا دوباره آنرا خریدید. بعضی از کتابهای مورد نظر ما هم در نمایشگاه نیستند. کتابهایی هم هستند که برای فروش نیست. اگر کتابفروشی های متعددی در اینجا باشد، هم برای ما هندیها خوب است و هم برای ناشرین ایرانی که بازار فروش برای کتابهای خود دارند. در مدرسه های دینی علاوه بر زبان عربی، فارسی را هم باید گسترش داد. فرستادن نشریات مختلف هم کمک مؤثری می تواند باشد گرچه ما مجله قد پارسی را در اینجا داریم. زبان فارسی نه تنها در دانشگاهها بلکه در زندگی روزمره نیز مورد نیاز است. یادگیری زبان فارسی باید برای خود زبان فارسی باشد نه رفاه و درآمد بیشتر. اگر دانشجویی زبان فارسی را می خواند باید آنقدر خوب

خوانده باشد و آنچنان مسلط باشد که وقتی او را به آرشیو معرفی می کنیم بتواند مطالب مورد نیاز ما را بفهمد و آن را تهیه نماید. اینگونه برنامه ها و آموزشهای تخصصی باید برای مراکز فرهنگی از جمله موزه و کتابخانه وجود داشته باشد که کمک بزرگی می باشد.

■ آشنا: آیا شما در این زمینه با مسؤولان دولت هند صحبتی هم داشته اید؟ به عنوان مثال فهرست برداری از نسخه های خطی در کتابخانه ها که بسیار زیاد هستند. دانشجویان زبان فارسی هم می توانند این کار را انجام دهند. به این طریق هم دانشجویان کار پیدا کرده اند و هم نسخه های خطی فهرست برداری می شوند؟
□ خانم حسینی: تا کنون صحبتی در این مورد نشده. استادان بزرگ اینجا کار تحقیقی انجام می دهند و دانشجویانی را که دوره دکترا را می گذرانند موظف به فهرست برداری از این نسخه های خطی و تذکره ها می نمایند.

■ آشنا: به چه زبانهایی مسلط هستید؟

□ خانم حسینی: زبان فارسی، هندی، اردو، انگلیسی، پنجابی هم می فهمم اما نمی توانم صحبت کنم. عربی هم خوانده ام اما در حد کتاب صرف. تلاش دارم نحو را هم بخوانم تا عربی را بهتر یاد بگیرم چرا که برای فهمیدن آثار حافظ، سعدی و مولوی نیاز زیادی به دانستن زبان عربی است. مقاله ای درباره اینکه گلستان چیست نوشته ام. روزی که من با تعمق در گلستان نظر می کردم دیدم هفتاد درصد گلستان قرآن است. مثنوی مولوی هم قرآن است. گلستان سعدی پیرامون تعلیمات آیه های قرآن است. استنباط خود را از آنها در مقاله ام نوشته ام. گاهی اوقات به علت ندانستن عربی برای آیات قرآنی معادل فارسی گذاشته ام. وقتی این کار تحقیقی را شروع کردم دیدم که چقدر به دانستن عربی و قرآن نیازمندم. من قرآن را از روی ترجمه خوانده ام و متوجه می شوم که مفهومی که در داستان است در قرآن خوانده ام ولی نمی توانم آیه موردنظر را پیدا نمایم. هرچه عربی بلدم از همان کتاب اولیه ای است که خوانده ام.

■ آشنا: زندگی روزمره شما و ترکیب کار دانشگاه و کار منزل به چه شکل است؟

□ خانم حسینی: در این مورد مشکلاتی وجود دارد. همسرم مهماندوست است. افراد زیادی شبها به منزل می آیند. خصوصاً شبهای جمعه، من هم به مهمان علاقه دارم. زندگی در هند زندگی شخصی نیست بلکه زندگی خانوادگی اهمیت زیادی دارد. عواطف در اینجا شدید است و ما هم گرفتار همین احساسات هستیم. مسؤولیتهای زیادی که دارم مرا قدری از مطالعه دور می کند آن وقت است که می گویند زن یا باید درس بخواند یا به زندگی خانوادگی خود رسیدگی نماید. به نظر من تنها، پرداختن به زندگی خانوادگی مثل آبی می باشد که در یکجا را کد بماند، در این صورت بو می گیرد. بنابراین اگر تحصیل هم در میان باشد ممکن است گاهی اوقات به زندگی خانوادگی لطمه وارد شود. من خوشحال هستم که همسرم تا حد زیادی مرا و موقعیت مرا درک می کند. هیچگاه بین ما بر سر این مسائل مشکلی به وجود نیامده. وقتی که من کتاب می خوانم ایشان هم با دوستانشان هستند. زمانی که ما ازدواج کردیم من ۱۶ سال بیشتر نداشتم. در این مدت همیشه سر و کارم با کتاب بوده؛ ایشان هم برای اینکه از تنهایی بیرون بیایند ارتباط با دوستان را شروع کرد.

■ آشنا: در چه زمینه هایی کار تحقیقی داشته اید؟

□ خانم حسینی: چندین مقاله تحقیقی و سمینارهای بین المللی و ملی و سخنرانیهای متعدد که در مجلات هند و ایران و پاکستان به چاپ رسیده است. سه نمایشنامه و چندین داستان کوتاه به زبانهای اردو و فارسی نوشته ام. قبلاً به زبان اردو می نوشتم و به زبان اردو هم چاپ می شد اما یکبار با باستان شناس ایرانی، اکبر جعفری، در هند سال ۱۹۷۸ ملاقات کردم. این رادمرد به راستی هم دوست بود هم استاد و هم پدر. روزی به من گفت فقط فارسی بنویس. یک ده آباد به از صد شهر خراب است. بعد از آن در زبان اردو تنها دو مقاله نوشتم. گهگاه داستانهای کوتاهی به زبان فارسی می نویسم. یکی از داستانها به نام عروسک مریم از رادیو دهلی پخش شد و یکی از آنها هم چند سال قبل در اطلاعات ایران به چاپ رسیده است.

فهرست مقاله هایی که تاکنون نوشته ام به این شرح می باشند:

الف:

- ۱- جمالی خسرو هند (انگلیسی).
- ۲- نثر فارسی در هند در سده پانزدهم میلادی.
- ۳- نگاهی به گوهر مراد.
- ۴- جمالی و مثنویات.
- ۵- خواتین و تصوف.
- ۶- روند خواندنیهای کودکان و نوجوانان در قلمرو زبان و ادبیات فارسی.
- ۷- چهره جنگ در ادبیات کودکان.
- ۸- محتوای شعر فارسی در ایران.
- ۹- هندوستان معاشره فارسی ادب کی آئینه من (اردو).
- ۱۰- معرفی صحن چمن.
- ۱۱- احوال و آثار جمالی.
- ۱۲- دیروز و امروز فارسی در هند.
- ۱۳- رسالت خانلری.
- ۱۴- نوز در هندوستان (اردو). «بروده گجرات»
- ۱۵- چشمهایش میری نگاهون من (اردو). «شانتی نکیتن»

ب:

- کنفرانسهای بین المللی.
- ۱- مسایل ترجمه ادبیات معاصر فارسی.
 - ۲- مسایل تدریس زبان فارسی در هند.
 - ۳- تأثیر قرآن در آثار سعدی.
 - ۴- تأثیر اسلام در شعر فارسی.
 - ۵- عورت، اسلام و امام خمینی.
 - ۶- مسایل تعلیم بین مسلمانان.
 - ۷- فردوسی شاعر بشریت ساز.
 - ۸- وضعیت زن در جامعه هند (معاصر).

ج:

- مقاله های چاپ نشده.
- ۱- مسایل زبان فارسی در هند.
 - ۲- دمی با گوهر مراد.
 - ۳- دنیا از دیدگاه حافظ.
 - ۴- رسالت خانلری.
 - ۵- سیر شعر فارسی.
 - ۶- چشمهایش میری نگاهون من - کتاب (ترجمه اردو) اگر اتحاد نوهو. ■